

## تناسخ و قداست گیاهی

### در شعر سپهری و شاملو

دکتر حمیرا زمردی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۳۵ تا ۱۴۲)

#### چکیده:

در این مقاله بر مبنای نقد اسطوره‌ای به تئوری تناسخ گیاهی در شعر شاعران معاصر همچون سهراب سپهری و احمد شاملو پرداخته‌ایم و جلوه‌های قداست گیاهان در پرتو استحاله روحانی و معنوی باز نموده شده است. همچنین نگرش اساطیری و شاعرانه سپهری و شاملو در این بُعد، با ارائه شواهد شعری ایشان تبیین شده است. هدف از این پژوهش آن است که نشان دهیم آموزه‌های عرفانی و معنوی در قالب یک ارتباط تثلیثی متشکل از تئوری چرخه زایش، زنده‌بینی و آنیمسم گیاهی و انگاره‌های انسانی، نباتات جهت‌بیداری و آگاهی انسان و رسیدن به شناخت واقعی در تفکر برخی از شاعران بزرگ به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه نمودار شده است.

واژه‌های کلیدی: تجلیات قدسی، تناسخ، شاملو، سپهری.

مقدمه:

«در خواب درختان نوشیده شویم که شکوه رویدن در ما می‌گذرد»

(سپهری)

جلوه‌های قداست گیاهان در قالب اعتقاد به تناسخ، تولد دوباره و رستاخیز آیینی، باروری، درمانگری و شفابخشی، ستایش نباتات، سوگند خوردن به گیاه، برکت بخشی و.. به گونه مستقیم یا غیر مستقیم (نمادین)؛ به طرز خودآگاه یا ناخودآگاه در شعر نو و کهن نمودار شده است.

تناسخ، مسخ، تبدل، کیمیاگری، تبدیل انواع و بسیاری از اصطلاحات رایج در نقد اسطوره‌ای و در ادبیات ما، همه و همه، غالباً به یک معنی به کار می‌روند و در حقیقت بیانگر استحاله و دگرگونی انواع از شکلی به شکل دیگر یا به معنی حلول روح از قالبی به قالب دیگر می‌باشد. اعتقاد به تناسخ، مستلزم پذیرش تئوری چرخه زایش در آئین بودا است. همان تئوری که سهراب سپهری به آن گردش زیست می‌گوید. (ص ۲۶۲)

تئوری تناسخ، اگرچه در آموزه‌های شرقی، مبدأ و آغازی مادی دارد و مراتب وجودی را در قالب مسخ، نسخ، فسخ و رسخ به تصویر می‌کشد اما در اعتقادات بودیسم به برداشت‌های عرفانی مبتنی بر تغییر و تبدیل مراتب روحانی منجر شده و کیفیتی غیر مادی یافته است. تفکری که براین اساس در شعر فارسی راه یافته، بیشتر بر پایه باور داشت‌های قدسی و عرفانی است اما به گونه‌های مادی آن نیز اشاره شده است.

«اهل کاشانم / نسیم شاید برسد... به گیاهی درهند، به سفالینه‌ای از خاک

(سپهری، ص ۲۷۴)

سیلک»

و جنبه‌های قدسی و عرفانی آن عبارتند از:

«مرگ پایان کبوتر نیست / مرگ وارونه یک زنجره نیست / مرگ در ذهن اقاقی

جاری است / ... مرگ با خوشه انگور می آید به دهان...» (سپهری، ص ۲۹۶)  
در حقیقت، ذهنیت شاعر این قبیل آموزه‌های گیاهی را در پرتو زنده بینی و آنیمیسیم و با استفاده از مبانی تشبیهی و مجازی و نیز با توجه به تئوری چرخه زایش برای تقریب ذهن مخاطب به حقیقت هستی و شناخت واقعی از دو عالم به تصویر کشیده است.

نظریه چارلز روبرت داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹ م) نیز در تبیین تکامل بشری، مبتنی بر اعتقاد به تناسخ است اما عبدالعزیز بن محمد نسفی پیش از داروین مسئله تبدل انواع را مطرح کرده است:

«نفس جزوی به خاک می آید و چندین هزار سال در خاک می باشد و این مرتبه نام وی طبیعت است آن گاه از خاک به نباتات می آید و اول صورتی که از صور نباتات پیدا می کند صورت طحلب است و آن گیاه سبزی است که در آب پیدا می شود... به مراتب بر می آید و صورت نبات و اشجار پیدا می کند تا به حدی که شجره به حیوان نزدیک می شود همچون درخت خرما... از اول صورت که از صور حیوانات پیدا می کند صورت خراطین است.. و این خراطین کرمی است سرخ و دراز... به مراتب بر می آید و صورت حیوان به تدریج پیدا می کند تا به حدی که حیوان غیر ناطق به حیوان ناطق نزدیک می شود همچون پیل و بوزینه و نسناس و در این مرتبه نام وی نفس حیوانی است. باز اول صورتی که از صورت انسان پیدا می کند، صورت زنگیان است... همچنین به مراتب بر می آید تا به درجه حکما رسد... تا باز به درجه اولیاء برسد و در این مرتبه نام وی نفس قدسی است.» (ص ۹۴، ۹۵)

عبدالرحمان ابن خلدون (۸۸۰-۷۳۲ ه.ق.) نیز در باب تبدل و تطوّر انواع و تکامل سلسله موجودات، عقایدی از این دست را ابراز داشته است. (ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۷۷)

تأثیری که از تئوری تناسخ و چرخه زایش به شعر فارسی، خصوصاً شعر نو راه یافته همانگونه که اشاره گردید علاوه بر جنبه تصویری آن، از نوعی نگرش شاعرانه اساطیری و بُعد روحانی و معنوی برخوردار است چنانکه در شعر احمد شاملو می بینیم:

«و من برگ و برکه نبودم / نه باد و نه باران / ای روح گیاهی! / تن من زندان تو بود / و عروس تازه... از روح درخت و با دو برکه بارگرفت... چون زاده شدم چشمانم به دو برگ نارون می مانست، رگام به ساقه نیلوفر، دستانم به پنجه افرا / و روحی لغزنده به سان باد و برکه، به گونه باران و چندان که نارون پیر از غضب رعد به خاک افتاد / دردی جانگزا چونان فریاد مرگ در من شکست / و من ای طبیعت مشقت آلوده ای پدر! فرزند تو بودم». (لحظه‌ها و همیشه‌ها، ص ۲۶)

شاملو، مراحل تکامل روح بشری و رسیدن به مرتبه والای انسانی در گذار از هیأت سنگ، گیاه و حیوان و نیز انسان زاده شدن و در نهایت، توان به دوش کشیدن بار امانت را به تصویر می کشد. اگر چه او قسمت آخر این منظومه را با عصیانی که خاص اوست به پایان می برد اما این بخش از شعر او به واقع، بیانگر برتری روح انسان و تکریم بشر در گذار از مرحله پست به منزلت واقعی انسانی است:

«از بیرون به درون آمدم: از منظر / به نظاره به ناظر / نه به هیأت گیاهی نه به هیأت پروانه‌ئی / نه به هیأت سنگی نه به هیأت برکه‌ئی / من به هیأت «ما» زاده شدم / به هیأت پرشکوه انسان / تا در بهار گیاه به تماشای رنگین کمان پروانه بنشینم / که کارستانی از این دست / از توان درخت و پرنده و صخره و آبشار بیرون است / انسان زاده شدن تجسد و وظیفه بود: / توان دوست داشتن و دوست داشته شدن / توان جلیل به دوش بردن بار امانت... / انسان دشواری وظیفه است...» (در آستانه، ص ۲۱، ۲۲)

مسخ و دگرگونی به صورت گیاه در قتل ناجوانمردانه انسان نیز از مضامینی است

که همواره در ناخودآگاه شاعران ما نشیمن داشته است و این بدان معناست که روح انسان در گیاه حلول می‌کند و در آن می‌زید. در حقیقت این یکی از نمودارها و تجسمات توت‌م است. اعتقاد به توت‌م نشان می‌دهد که روح فرد می‌تواند در گیاه، حیوان و... حلول کند و در آن باقی بماند. (زمردی، ص ۱۸۱-۱۸۳).

این تفکر در شعر سپهری به صورت حلول روح گیاهی، خصوصاً در پرتو تصویر نیلوفر که نماد بیداری، حیات و تولد دوباره است و از رمزها و نمادهای متداول در کتب مقدس بودائی است به کار رفته است:

«از مرز خوابم می‌گذشتم / سایه تاریک یک نیلوفر / روی همه این ویرانه فرو افتاده بود / کدامین باد بی پروا / دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد / در مرداب بی ته آینه‌ها / هر کجا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم / یک نیلوفر روئیده بود / و من در صدای شکفتن او / لحظه لحظه خودم را می‌مردم... / من به رؤیا بودم / سیلاب بیداری رسید / نیلوفر به همه زندگی ام پیچیده بود / هستی اش در من ریشه داشت / همه من بود...» (ص ۱۱۸-۱۲۰)

«مرغ افسانه بر بام گمشده‌ای نشسته بود / وزشی بر تار و پودش گذشت / گیاهی در خلوت درونش روئید / از شکاف سینه‌اش سر بیرون کشید / و برگهایش را در ته آسمان گم کرد / زندگی اش در رگهای گیاه بالا می‌رفت / اوجی صدایش می‌زد / گیاه از شکاف سینه‌اش به درون رفت / و مرغ افسانه شکافت را با پرها پوشاند / بال‌هایش را گشود و خود را به بیراهه فضا سپرد. (ص ۱۱۲-۱۱۳)

احمد شاملو نیز این باور زیبای قدسی را بدینگونه تصویر کرده است:

«بر هر سبزه خون دیدم در هر خنده درد دیدم / تو طلوع می‌کنی من مُجاب می‌شوم / من فریاد می‌زنم / و راحت می‌شوم... / از هر خون، سبزه‌ئی می‌روید از هر درد لبخنده‌ئی / چرا که هر شهید درختی است / من از جنگل‌های انبوه به سوی تو آمدم.» (هوای تازه، ص ۲۰۹)

«آفتاب سبز، تب شن‌ها و شوره‌زارها را در گاهواره عظیم کوه‌های یخ می‌جنباند،  
خون کبودِ مُردگان در غریو سکوتشان / از ساقهٔ بابونه‌های بیابانی بالا  
می‌کشد». (همان، ص ۲۹۳)

«آه فرزندان! فرزندانِ گرم و کوچک خاک... / ما آن غرفه را هم اکنون به چشم  
می‌بینیم / و در پناه درختانی / سایه گستر / که عطر گیاهش یادآور خون شماست /  
که در ریشه‌های ایمانی عمیق می‌گذرد» (دشنه در دیس، ص ۱۶-۱۷)

و شاملو تا آن جا پیش می‌رود که خون را عاملی برای پیوند انسان‌های خواب  
آلوده با آفتاب می‌داند: «خداوند درد من / خون شما بر دیوار کهنه تبریز شتک، زد /  
درختان تناور درّه سبز / بر خاک افتاد / سرداران بزرگ بر دارها رقصیدند... / بگذار  
خون من بریزد و خلاء میان انسان‌ها را پُر کند / بگذار خون ما بریزد / و آفتاب‌ها را به  
انسان‌های خواب آلوده پیوند دهد.» (هوای تازه، ص ۲۴۲)

و سپهری «رویش گیاه نارنجی خورشید را در مرداب اتاقش» نماد حیات و  
تولدی دیگر می‌داند:

«در تابوت پنجره‌ام پیکر مشرق می‌لولد / مغرب جان می‌کند / می‌میرد / گیاه  
نارنجی خورشید / در مرداب اتاقم می‌روید کم کم... / اکنون دارم می‌شنوم / آهنگ  
مرغ مهتاب / و گل‌های چشم پشیمانی را پرپر می‌کنم» (ص ۷۸)

سهراب سپهری به عنوان شاعری متفکر و عرفان‌مدار، به دلیل قداستی که برای  
گیاهان قائل است در پرتو آنیمیسم (جاندار پنداری) گیاهی «صدای هوش گیاهان را  
در خلوت می‌شنود» (ص ۳۰۴) و «ضربه‌های گیاهی عجیب را به تن ذهن شماره  
می‌کند.» (ص ۳۲۵) و می‌خواهد سطح روح را پر از برگ سبز سازد» (ص ۳۱۱) و در مدار  
درخت، طنین بال کبوتر را حضور مبهم رفتار آدمی زاد می‌داند» (ص ۳۲۰) و نمونه‌های  
دیگر از این دست از اشعار سپهری عبارتند از:

«در خواب درختان نوشیده شویم که شکوه روئیدن در ما می‌گذرد / باد

می شکند، شب را کد می ماند / جنگل از تپش می افتد / جوشش اشک هم آهنگی را  
می شنویم و شیره گیاهان به سوی ابدیت می رود» (ص ۱۸۳)

«چیزهایی هست که نمی دانم / می دانم سبزه‌ای را بکنم خواهم مُرد / می روم  
بالا تا اوج من پُر از بال و پر / من پُر از نورم و شن / و پُر از دارو درخت / پُر از سایه  
برگی در آب / چه درونم تنهاست» (ص ۳۳۶-۳۳۷)

شاملو در پرتو این قداست، می خواهد برای رسیدن به آرامش، «خواب اقایاها  
را بمیرد» (ابراهیم در آتش، ص ۴۷)

و در این رهگذار، به پاکی و قداست و معصومیت گیاهان اقتدا می کند و  
می خواهد به دوره جنینی و ناآگاهی خویش بازگردد و در پرتو تولدی دوباره،  
علف‌ها به جانب او برویند و انسانی دیگر شود: «من چینه‌ام من پیچکم من آمیزه  
چینه و پیچکم / تو چینه‌ای تو پیچکی تو آمیزه مادر و کودکی... مرا به ایمان دوره  
جنینی خویش بازگردانید تا دیگر باره با کلماتی که کنون جز فریب و بدی سخن  
نمی گوید سرود نیکی و راستی بشنوم / بازگردان! مرا به دوران ناآگاهی خویش /  
بازگردان تا علف‌ها به جانب من برویند... / تامن بسان گندو یا نیش شیرین هزاران  
زنبور خُرد از عسل مقدس آکنده شوم.» (باغ آینه، ص ۱۲۲)

همچنین شاملو در باغ آینه و هوای تازه که مضمون قدسی اشعارش، نمایانگر  
بیداری انسان و دریافت حکمت و فلسفه روزگار است می گوید:

«یک شاخه در سیاهی جنگل / به سوی نور / فریاد می کشد» (همان ص ۲۹) «پنجره  
چون تلخی لبخنده خونی / باز شو / تا شاخه نوری بروید / در شکاف خاک خشکم  
/ از بذر تلاش من» (هوای تازه، ص ۱۴۰)

و در رؤیاهای خود آهنگ صبور علف‌های بیابانی را که به تدریج از بین می روند  
تداعی می کند و به چیز دیگری نمی اندیشد:

«آهنگ صبور این علف‌های بیابانی که می رویند و می پوسند و می خشکند و

می‌ریزند با چیزی ندارم گوش» (باغ آینه، ص ۴۵)  
«و در نیزه‌های سبز درختانی نظر کردم که به اعماق رُسته بود / و آزمندانه به  
جانب خورشید می‌کوشید و دستان عاشقش در طلبی به انقطاع از بلندی انزوای من  
بر می‌گذشت». (ققنوس در باران، ص ۷۱، ۷۰)

#### نتیجه:

همانگونه که گذشت در این مضامین قدسی، با استفاده از عناصر بلاغی که از ناخودآگاه شاعر گذشته است و در پیوند با تئوری چرخه زایش و تناسخ و در پرتو آنیمیسیم؛ جنبه‌های قداست گیاهان به طریق آموزه‌های عرفانی، در پرتو نمادهای نباتی به تصویر کشیده شده است.

#### منابع:

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمان ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۲- زمردی، حمیرا، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، منطق الطیر، زوار، ۱۳۸۲.
- ۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب، طهوری، ۱۳۷۰.
- ۴- شاملو، ابراهیم در آتش، زمانه نگاه، ۱۳۷۲.
- ۵- شاملو، باغ آینه، مروارید، ۱۳۷۱.
- ۶- شاملو، در آستانه، نگاه، ۱۳۷۶.
- ۷- شاملو، دشنه در دیس، نشر مروارید، ۱۳۷۲.
- ۸- شاملو، ققنوس در باران، نشر نگاه، ۱۳۷۲.
- ۹- شاملو، لحظه‌ها و همیشه‌ها، نشر نگاه، ۱۳۷۲.
- ۱۰- شاملو، هوای تازه، نشر نگاه، ۱۳۷۲.
- ۱۱- نسفی، عبدالعزیز بن محمد، کشف الحقائق، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۹.